# «ماتیکان گجستك ابالیش»

ترجمه: ابراهیم میرزای ناظر

رساله پهلوی «گجستك ابالیش» ماجرای گفتگو بین ابالیش و موبدی زرتشتی به‌نام «آذرفرنبغ، پسرفرخ‌زاد» است، که در دربار مأمون‌انجام پذیرفته و در آن جلسه بزرگان مسیحی و مسلمان و قاضی دربار هم حضور داشته‌اند، و ابالیش‌که در این رساله زندیك (= زندیق) خوانده شده، هفت پرسش به‌گونه ایراد از آذر فرنبغ در باره دین زرتشت می‌نماید، و آذرفرنبغ به‌پرسشهای او پاسخ می‌گوید و باعث مسرت مأمون مـی گردد، ابالیش سرافکنده از دربار رانده می‌شود.

«ابالیش به‌گونه‌های مختلفی در زبان پهلوی خوانده می‌شود «ابال، ابالیا، ابالی، اباله، ابالیش، ابالیس» برخی این واژه را «ابله» معنی می کنند، ولی این واژه° باید از ریشه «ابلیس» عربی گرفته شده باشد، که همراه گجستك «ابلیس‌ملعون» معنی می‌دهد.

آنگونه‌که از پرسش سوم برمی‌آید، باید او مانوی باشد و نام زندیق بهمین‌دلیل در متن آمده، چون زرتشتیان در آن زمان مانویان را زندیق می‌خوانده‌اند.

«آذرفرنبغ» از پیشوایان مزدیسنان بوده، که نام او در نوشته‌های پهلوی‌آمده‌است و هم اوست‌که کتاب دینکرد را گردآوری‌کرده وچنین برمی‌آید‌که در قرن هشتم تااوایل قرن نهم‌میلادی می‌زیسته است.

درکتاب فرزانگان زرتشتی رشید شهمردان مولف وگردآورنده بخش مهم دینکرد را «اثرفرنبغ» پور فرخزاد می‌داندکه با منوشچهر معاصر بوده و در زمان مأمون خـلیفه (۲۷۲-۲۵۲ یزدگردی) درحضور وی با ابالیش مباحثات مذهبی داشته است.

زمان این‌گفتگو را می‌توان در حدود (۲۱۸-۱۹۸) هجری فرض‌کرد. مسعودی در مروج‌الذهب می گوید: که مامون رغبت زیادی درمباحثه و مناظره‌بین متکلمین داشته‌است پس می‌توان نتیجه گرفت گفتگوئی این چنین در حضور مامون واقعیت داشته، و این‌رساله واقعیتی تاریخی است. برای ترجمه از:

*Gajastak Abalish. by Homi. F. Cahaca. BA.*

استفاده شده. همچنین واژه‌نامه‌های زاداسپرم (مهرداد بهار)، مینوی خرد (احـمد تفضلی)،

شایست نشایست (محمود طاووسی)، روایات داراب هرمزدیار (جلد یك)، فرزانگان زرتشتی (رشید شهمردان)، مروج الذهب (مسعودی)، زبان و ادبیات پهلوی (ج. تاوادیا) فرهنگ پهلوی (آبراهامیان).

## «ترجمه پارسی»

### به نام یزدان کرفه‌گران

ایدون گویند، که گجستك اباله زندیك از استخر[1] بود، مردی نیك‌روان دوست‌بود، و روزی گرسنه و تشنه به‌آتشگاه پشت رفت[2] (اندیشید) که واج گیرم[3] ایدر (= آنجا) کسی نه بود که واج دادی و بیرون‌آمد و مردی که خشم به‌تن مهمان بود پذیره‌آمد، او گفت که چه (را) باید این ورزیدن و به‌آن مردم نیکی‌کام بودن، که مردی چون تو فراز رسد، اورا واجی نه‌دهند و سست و خوار و بی آزرم دارند.

اباله نخست «دین هرمزد» نام بود، منش (= اندیشه) او آشفت، و خشم اندر تن «دوراست»[4] او دست ازکارکرفه [یزشن یزدان کردن] بازداشت، راه بغداد و درگاه امیرمومنین (پیش) گرفت (تا با) همگی دانایان بهدینان و تازیکان[5] و ترسایان[6] پارس ایروزینه (= مباحثه مجادله کند)، و مامون امیرمومنین فرمود که همگی دانایانِ خود و آن نیز که یهودان ترسایان به‌پیش خواستند، (تا) اباله [ایروزیند، و پس از فرمان امیرمومنین آذرفرنبغ فرخزادان، چون خوب دینان پیشوا بود، کادی[7] بزرگ و خودمامون و اباله باهم نشستند و اباله گفت: که موبد نخست تو پرسی یا من، موبد گفت که تو بپرس تا من ویچارم[8].

### ۱

پرسید گجستك اباله که: موبد، آتش و آب (را) که آفرید

موبد گفت: که هرمزد

اباله گفت: پس چرا باهم زننده و تباه‌کننده‌اند.

موبد گفت: آگاه دانش بُوَد، که هیچ چیز نیست که هرمزد آفرید، گجستك اهریمنِ

۱. شهری بوده در نزدیکی تخت جمشید کنونی

۲. در متن پشت نوشته شده، در اینجا منظور واردشدن از درپشت آتشکده است.

۳. دعاهای کوتاه که در موارد مختلف زیر لب زمزمه می کنند. در اینجا مقصود صدقه‌گرفتن است.

۴. به‌معنی هجوم بردن است، که واژه‌ای اهریمنی است

۵. عربان، مسلمانان ۶. مسیحیان

۷. همان واژه قاضی است، چون به‌پهلوی واژه‌های «ق» و «ض» وجود ندارد «کادی» نوشته‌شده

۸. تفسیر کنم ــ گزارش کنم ــ شرح دهم

دروند، پتیاره[1] بهش نه‌بَرَد. (همچنین) به‌آب و آتش، خویدی (= رطوبت‌ــ‌تری) (به) آب، و سوزندگی (به) آتش (داد). چون به‌هم رسند، آن دروج که با آتش (است)، بـه آب رسد، همانند پدر و پسر، که ایشان را هریك دشمنی هست، چون به‌هـم‌رسند، گرفتار دارند، آن دشمنی که با پدر (است)، پسر (را) زند، نـه شاید[2] گفتن، کـه پدر پسر خـود زنش کرد.

و مامون، امیرمومنین، آن سخن پسندید و به‌خوب داشت و رامش بسیار پذیرفت.

۲

گجستك اباله [دیگر] این پرسید که: آتش و آب سوزان، که ایشان (یکدیگـر را) زنند، گناه آن بیشتر است، از آن که ایشان را نسا بهش [بَرَند]، به‌جای به‌ماند.[3]

موبد گفت که: آب و آتش همانند (است) چون گاوی یا اسبی که از رمه خود بیرون به‌آورند، به رمه گوسپندان برند و ایدر گیاه و خـورش وینه (= بدست آورد بیابسد)، و پناهی او کنند، و چون نسا[4] بهش بَرَند، چون که او را به‌رمه شیران و گرگان (= گرگ‌ها) (برند)، اوشان (را) زنندُ و کشند. به‌او بارند (= به‌بلعند ــ فرو برند). مامـون امیرمومنین پسندید...

۳

سه‌دیگر [این] پرسید که: زخم [و] پادافره[5] که به‌مردم (کنند) هرمزد فرماید، یا اهریمن چه این که زنش و کشتن [و] زخم و پادافره، پس آنگاهشان خدایان به‌گناه مردمان کنند، و دست بُرَند، به‌چوب زنند، پس آنگاهشان فرمان اهریمن کرده باشند، که ایشان، مردم (را) هرمزد پادافره کند، به‌کدام خرد سزد باوریدن، و اگر هرمزد پادافره فرمود، پس آنگاه ما را از اهریمن ترسی نیست.

موبد گفت که: دادستان[6] این، آنگونه همانند (است)، چون فـرزندی که انـگشت (او را) مار گزید و پدر برای اینکه زهر به‌همه تن نه‌رسد، فرزند نه‌میرد، انگشت فرزند (را) برد، پدر را نه‌نادان و دشمن (نه) باید پنداشتن، بلکه دانا و دوست (باشد).

همانگونه موبدان، دستوران و داوران (را نه) نادان و دشمن، بلکه دوست و نیك‌کام باید پنداشتن، چون مردمان گناه کنند، روان ریش کنند و راه بهترین زندگی (= بهشت)، جاده آن را (بر) خود بندند، گیتی یا نه (= بگونه جسمانی) (آنان را) پادافره کنند، کـه روان ایشان بدست دیوان و دروجان مرساد.

مامون و کادی، افد (= شگفت) پسندیدند...



---

۱. دشمن ــ مخالفت ۲. شایسته نیست

۳. معنی این جمله را اینگونه هم می‌توان نوشت «گناه آب و آتش سوزان که یکدیگر را تباه و نابود می‌کنند بیشتر است، یا آنکه نسا به‌آنها برند، (که در آن حالت) باقی می‌ماند.

۴. لاشه ــ مردار ۵. کیفر و پاداش بدی ۶. قضاوت ــ فتوی

## ۴

چهارم این پرسید که: دست به گمیز شستن پاکتر (است، یا)، که به آب، چه اگر گمیز پاکتر است، دیگر باز نیز نه سزد شستن.

موبد گفت که: شما اندرخانه سرگین و چیزی که گندی و ریمن[1] گردآید، خود برید یا به بندگان فرمایید تا بِبَرند.

اباله و مامون، امیرمومنین [و] کادی گفتند. که نه هیچ چیز، به آن آئین، هرکس به بنده فرماید پرهیختن[2]

موبد گفت: که ما به شب چون دروجِ «نسروشت»[3] به تن رسد، نخست به آن گمیز، یا به آب تن تخم (= تم تمومه- یتمم- آب نباتی- سماق) فرمائیم بردن، نه به آب اویژه (= خالص) پاك، ازاین رو که نسروشت به تن هرکس رسد، و هرکس، همداستان[4] (است) چه یهودان، تازیکان، ترسایان، هرکس بامداد، چون از بستر برخیزد، دست [و روی] نه شوید نماز ایزد ستایش یزدان نه کند، به دست به هیچش خورش به کار نه گیرد، و اگرکس گیرد (او را) گناهکار و نادان دانند.

مامون، امیر مومنین پسندید، به خوب داشت و رامشی بسیار پذیرفت...

## ۵

پنجم این پرسید که: نماز به آتش بهرام بردن (و یا) ازش خواستن که: ده بهمن، ای آذرهرمزد، تیزخواری[5] تیزسرایشی[6]، تیززندگی[7] که چگونه این آشنا (ست)، که آتش خود ابدون نزار و ناتوان و درویش (= تنگدست)» که چون مردم، روزی خورش هیزم (به او) نه دهند، به میرد، از او که به خویشتن، نه شاید آیغت[7] از او (آیغت) خواستن، خردمندانه نیست.

موبد گفت که: دادستان این، آنگونه همانند (است)، چون شهرستانی (که) همه (آئین) پیشه ور اندر (او) اند، آهنگر، کفشگر، درودگر و درزی و کفش کار، از آهنگر خواهش کند که: آهنگر که دست افزار مرا به ویرای (= آماده کن)، تا من موزه (= کفش) ترا خوب (درست) کنم، و کفشگر موزه درزی دوزد، درزی جامه کفشگر ویراید، همانگونه آتش به تن کرده گی نیازمند است به ما، به وندادن[8] زوهروبوی[10] و هیزم؛ و ما نیز به مینو کرداری، به زدن دروج نامرئی، چون بیماری و تب و آفت و خشم، نیازمندیم به آتش، همانگونه (که) خدایان نیازمندند به بندگان، بندگان نیازمند به خدایان.

و مامون، امیرمومنین پسندید، به خوب داشت، رامشی بسیار ازش پذیرفت...

---

۱. کثافت، نجاست ۲. پاك کردن ۳. پلیدی ۴. موافق
۵. آسایش بسیار ۶. پشتیبانی بسیار ۷. زندگی دراز
۸. مراد ۹. بدست آوردن ۱۰. چربی مقدس که به آتش پیشکش می کرده اند

## ۶

ششم این پرسید که: این روشن پیداست، که هر کس همدادستان (است) که تن اشوان[1] فراورون کنشنان[2] پاک‌تر و اویژه‌تر که (از) آن دروندانِ، گناهکاران، شما گوئید که نسا دروندان انیران گناهکاران[2] پاکتر که آن اشوان، و این بی‌چم (= بی‌دلیل ـ بی‌منطق) و ناپذیرفته است.

موبد گفت که: هنگوشیده (= همانا)، این چیز نه‌ایدون چون شما اندیشید، چه دروندان به‌میرند، آن دروج که به‌زندگی با (او) بود، (او را) گیرد، به‌دوزخ (او را) نهد، نزدیك اهریمن، نسا با دروج نیست، (او) پاك (است). و اشوان فراورون کنشنان چون به گذرند (= بمیرند)، امشاسپندان روان (ایشان‌را) گیرند، به‌پذیرند، باز به‌پیش هرمزدخدا برند، آن دروج نسروشت، با نسا بُوَد، به‌خانه تن مهمان بُوَد، و آن نسا (را) ریمن کند، همانند دشمنی که به‌شهرستانی آید، و اگرشان (= اگر ایشان‌را) شهریار آن شهرستان به‌دست آمد، گیرد، بندد، نزدیك شهریار خود بَرَد، و اگرشان شهریار آن شهرستان گرفتن نه‌توان، ناامیدوارانه به‌همان شهرستان اندرشود (= داخل شود) و شهرستان ویران کند.

مامون، امیرمومنین، چون آن سخن اشنود ـ بسیار پسندید، او افدسمست (= تعجب نمود)...

## ۷

هفتم این پرسید که: کُشتی بستن چم (= سبب) چه (هست)، اگر کشتی بستن کرفه بُوَد خران، شتران، و اسپان، پیش‌تر، به‌بهشت شوند، که شب و روز ۷ بار تنگ بسته‌دارند.

موبد گفت که: چیز بی‌چم (= بی‌علت) نیست، به‌نادان و دوش آگاهان[3]، بی‌چم سهد (= بی‌جهت می‌نماید)، که ناآگاه‌اند، که چم (هر) چیز (را) نه‌دانند، و چم چیز روشن نیست، به‌تو، من روشن کنم، ما ایدون گوئیم چنانکه ما را ویراشن به‌دو بُن‌دهش (= دو بنیاد) بی‌پیمان (= بیکران ـ نامحدود) (معتقدی) به‌آن که خود (ما از آن) پیدا شده است، بهره هرمزدی روشنی و گرزمان است، به‌هنگوشیده ایدون (است)، و هرچه زبر (= بالای) نیمه‌تن (است)، چون [گوشن[4]]، اشنوشن[5]، [بنیشن] و هنویشن[6]، جای فرد و جان‌واخو[7] و هوش و ویر[8] و آسن‌خرد[9] و گوشوسرودخرد[10]، جای یزدان و امش‌سپندان و چون مردم نیمه زبر (را) هنگوشیده که بهشت دادند، بن دهش (آن، این) چم است، و نیمه زیرین، هست چون گندگی‌ها، جای ریمنی، آمیزش، گندگی همانند (است)، و گریسته[11] جای اهریمن و دیوان و اگر کس آشکار دارندش، بن‌دهش گیرند، و به‌آهو (= به‌عیب) برنگیرند، و کشتی سامان کار (= تعیین کننده حد) است، تنان (= تن‌ها) (را) بدین‌رو کشتی خوانند، چه اش

۱. پاکان، پرهیزگاران ۲. گناهکاران بیگانه ـ منظور گناهکاران ادیان دیگر است
۳. به‌آگاهان ۴. گویائی ۵. شنوائی ۶. بویائی
۷. خودآگاهی ۸. حافظه ۹. خردغریزی ۱۰. خرد اکتسابی
۱۱. پناهگاه

(= چه او) تن را به‌دو کست (= سو- جانب) جدا کرده است، همانگونه چون شما جای نشست (را) از آن (جای) گومیز (= ادرار) جدا کرده‌اید، و این (همانند) دیواری به‌میان برایستد.

مامون، امیرمومنین و کادی پسندیدند، به‌خوب داشتند، رامش بسیار پذیرفتند.

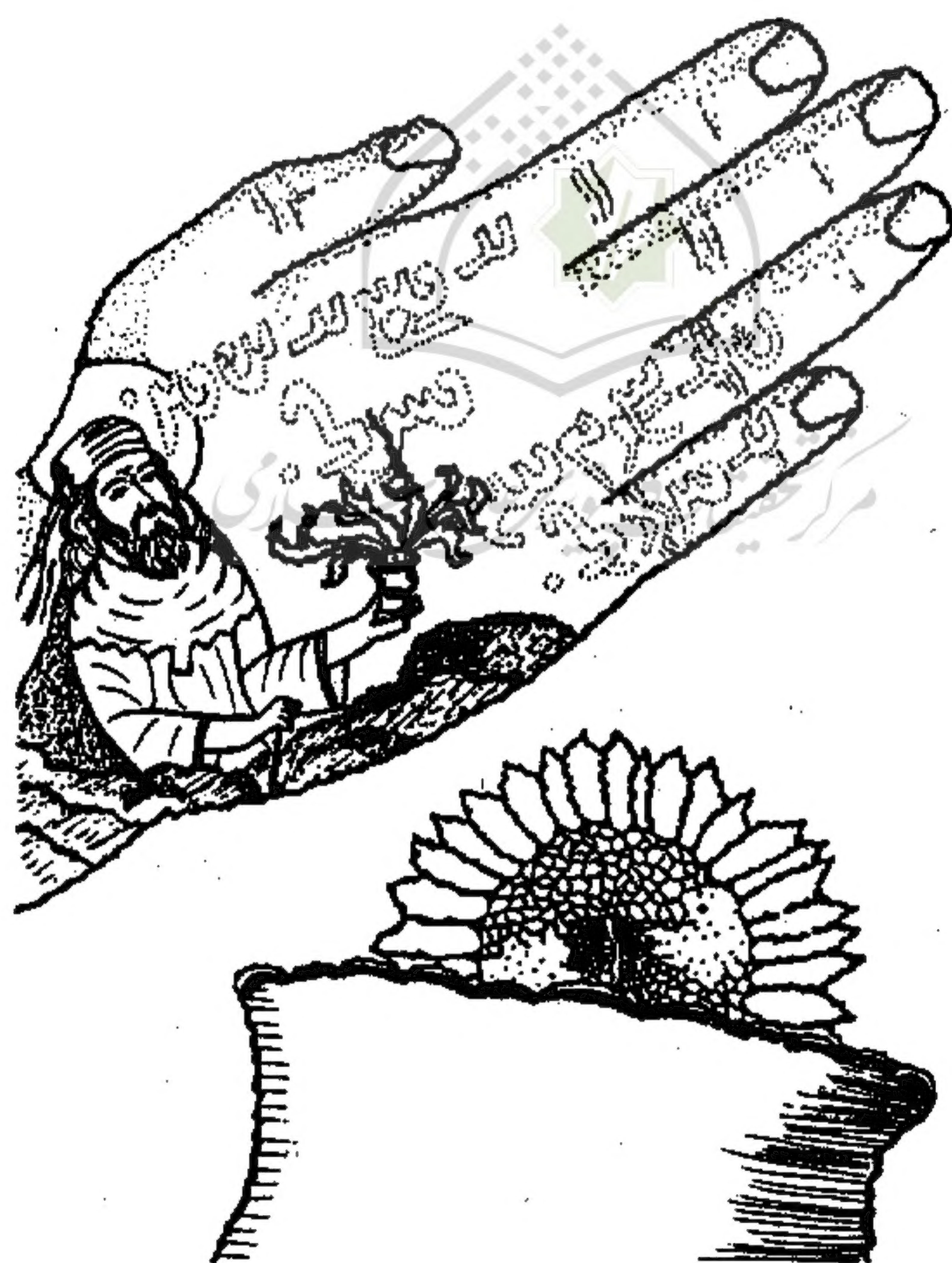
***

پس اوشان به‌اباله گفتند که شو، چه‌ات (= چه‌ترا) ایروزینه نه‌توان. چه هـرچند بیش پرسی و نیکوتر و روشن‌تر، به‌چمی‌تر (منطقی‌تر) ویچارد.

دروند اباله، کاسته (= تحقیر شده)، شکسته و بسته و سرافکنده [و مات] همانندبود

انوشه روان‌باد، آذرفرنبغ، فرخ‌زادان که گجستك ابالیش را شکست (داد)، ایدون باد، ایدون‌ترباد، ورج (= بزرگی) و فره افزاید، هرمزدِ خدا را باهمـه امشاسپندان و دیگر ایزدان، و زد شکست و نفرین باد، آن گناك مینو، دروند نادان، دوش‌دادن، فریفتار بادیوان، دروجان، و جادوگان و پریکان وساستاران [و گناهکاران].

فرجامید، به‌درود، شادی‌رامش.



**راه در جهان یکی است و آن راستی است.**

طرح از: بهزاد جوانمردی